



روابط ایران و افغانستان

در سال چهارم ماهنامه تحقیقی گوهر، در شماره سوم، صفحات (۲۲۱-۲۲۶) با عنوان «خراسان و افغانستان و ایران» و در شماره هفتم، صفحات (۵۶۴-۵۷۱) با عنوان «شاهنشاهی ایران در دوران سلطان محمود غزنوی» دو مقاله بقلم دوست ارجمند و نویسنده نامدار مسائل سیاسی جناب آقای دکتر محمود افشار چاپ و نشر شد که بروابط ایران و افغانستان در دوران قدیم ارتباط کامل داشت. نگارنده لازم دانست در باب پیوستگیها و بهم بستگیهای ایران و افغان و برای رفع هرگونه سوء تفاهم در این زمینه بسط مقال دهم و نکاتی را که دانستن آنها برای مردم هر دو کشور سودمند و لازم است خاطر نشان سازم.

فلات ایران که زاویه کوهسار پامیر آن را به فلات تبت میپوندد، سرزمین مرتفعی است که میان دره رود سند و صحرای ترکستان و دریاچههای خوارزم و خزر و دره‌های ترک و ماینچ و دریای سیاه و حوضه رود فرات و بین‌النهرین و خلیج فارس و دریای عمان

* آقای استاد سید محمد محیط طباطبائی از محققان و پژوهندگان طراز اول کشور.

گسترده است. نظری بر نقشه جغرافیائی نشان میدهد که این فلات در محل تقاطع خطوط ارتباطی یاراهائی قرار دارد که چین و هند و دشتهای شمالی آسیا و اروپا را با آسیای غربی و خلیج فارس و خلیج عربی یا دریای احمر و خلیج بربره یا دریای شرقی افریقا بهم مربوط میسازد.

بنابراین غالب مهاجرتهای تاریخی اقوامی که از طرف شمال شرقی و شمال غربی و جنوب شرقی و جنوب غربی علاوه بر جهات اصلی در این ناحیه از جهان قدیم صورت میگرفته است، ناچار بایستی از این پل چهار سو بگذرد و به طرف دیگر آن برود. در اینجا کاری به مهاجرت سیاهپوستان از جنوب خلیج فارس به سوی شمال و اقوامی که از طرف شمال به طرف بین النهرین رهسپار شده اند نداریم و به همان مهاجرت اقوام سپید پوست و زرد پوستی اشاره میکنیم که از زاویه شمال شرقی و شمال غربی به این فلات درآمده اند و جای پائی از آنها در تاریخ این فلات برجا مانده است. قبایل همنازاد و همزبانی که در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد یا پیش از سه هزار سال پیش بر این معبر گذشتند و در نواحی عمران پذیر فلات رحل اقامت افکندند و بعدا نام طایفه خود را غالباً به محل سکونت تازه دادند، علمای انساب و نژادشناسی به اعتبار وجود کلمه «آریه» در زبانهای هندی و ایرانی برای نسبت ارجمند و شریف، آنانرا آریائی و آریان نامیده اند. این واحد عظیم انسانی که ضرورت حرکت و تغییر محل و اسکان در جای مناسب، سبب تجزیه آن به قبایل و شعوب متعدد شده بود پس از برخورد به دیوار غربی آشور و ایجاد مرکز مقاومت در برابر آشور و کلد در دامنه کوههای غربی و جنوب غربی به تشکیل دو حکومت ماد و پارس موفق شدند که پس از پیوستن آنها به یکدیگر دولت بزرگ هخامنشی به وجود آمد که از راه غلبه و اداره آن پیوندگسسته را بار دیگر به هم بست و همه ولایتهائی که به نام قبایل نورسیده آریائی موسوم شده بودند درون کشوری واحد و نیرومند، متشکل ساخت که بر این فلات حکومت میکرد.

بنابر این حکومتی که بر همه نواحی و قبایل ساکن در آنها فرمان میراند و رشته ارتباط سیاسی در میان دامنه پامیر و حوضه های رود هیرمند و آمویا حوضه های دجله و کاروان میبست در حقیقت حکومت واحدی بود که به همه مردم مقیم این فلات تعلق پیدا میکرد. دسته های نیرومند و بزرگ دیگری که بعد از آریائیها هم به این فلات در آمدند و این رشته ارتباط سیاسی فلات را به دست گرفتند و فرمانبرداری خویش را بر همه یا اکثر نواحی درون منطقه تحمیل کردند و مردم هم به فرمان آنان گردن نهادند، همگی به تاریخ عمومی فلات ایران تعلق یافتند.

حال اگر حوزه پیشرفت ساکها و (هیاطنه) هپتالها و خزرها و کوشانیها و یونانیهای

باکتری به قسمتهائی محدود ماند که در ضلع مجاور مسیر و مرکز کارایشان قرار داشت و داخل در تاریخ عمومی منطقه نتوانستند بشوند این امر مانع از آن نمیشود که یونانیها و ترکها و عربها و تاتارها را در دوره سلوکیان و غزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان و خلفای عرب و ایلخانان و تیموریان و قراقویونلو و آق قویونلو محکوم به همان حکم دیرینه ندانیم و دوره حکمرانی هر یک را به تاریخ عمومی و یا خصوصی مناطق و ولایات معروف منسوب نداریم. خداینامه پهلوی و شاعنامه های عربی و فارسی مأخوذ از آنها و از عهد بالاتر شاعنامه منظوم فردوسی از دوره های شورانگیز و افتخار آمیز مادی و هخامنشی چیزی در ضبط ندارد و خاندان تاریخی اشکانیان را که از خراسان برخاستند و بقایای نفوذ یونانیان سلوکی و باکتری را در غرب و شرق فلات از میان برداشته نادیده و ناشنیده گرفته به ذکر چند اسم بی مسمی پرداخته اند و بجای بخشهای فراموش شده از تاریخ حقیقی ایران داستانهای اساطیری مردم مشرق ایران را نهاده اند که قلمرو رفت و آمدشان از شرق و شمال فلات نمیگذرد. با وجود این همان رستمی که هرگز از آب سفیدرود و زاینده رود و رودهای فارس و خوزستان سمرخخش تر نشده بود باز قهرمان مورد قبول عمومی قرار گرفته و به بهانه سیستانی بودن و نسبت به سگستان و ساگاها داشتن همچون «درویش» نقاش جلنائی به او چهره مغولی نداده اند بلکه او را تاج بخش و شاه نشان ایران دانسته اند. آری، انتساب رستم به زابل یا سیستان باعث بر آن نمیشود که غیر از مردم سیستان دیگری حق پیوستگی به مفاخر او را ندارد و یا آنکه تهرانی و اصفهانی او را پهلوان ولایت دیگری بدانند و مثلاً به جای رستم سگزی کاوه را پهلوان خاص اصفهان بدانند.

این گونه اعتبارات و کوته نظریه نباید در مورد مسائل و اشخاص و قضایای مربوط به تاریخ عمومی یک کشور پهناور ملاک قضاوت و بحث تاریخی قرار گیرد و به سکنه هر حوزه محدودی از مملکت حق آن داده شود که نسبت به جزء معین و افراد منسوب به حوزه خاصی تنها سخن بگویند و نسبت به اجزائی دیگر وارد بحث نشوند و از ارتباط و انتساب بدانها احتراز کنند.

امروز بخارا پایتخت سامانیان و سمرقند پایتخت تیموریان ضمیمه ازبکستان شوروی است و تپه ای که غیاث الدین جمشید کاشانی برفراز آن بسه رصد ستارگان برای الغیبک پرداخت و گورش را به یاد بود این عمل مهم بر آن تپه نهاده بودند ملحق به جمهوری شوروی ازبکستان است. بنابراین مردم سمرقند به اعتبار کاشانی بودن غیاث الدین و عمل کاشانی بودن رصد و ملاحظه سمت ولایت عهدی پسر شاهرخ پادشاه خاندان تیسوری حق ندارند رصد داغی و قبر غیاث را به نام آثار تاریخی کشور خود ثبت یا احیا کنند و بدان بیالند و از آن مانند امری مربوط به خود سخن بگویند.

در آن سرزمینی که زبان فارسی از آغاز امر بنیه ادبی یافت و شعر و نثر آن بصورت فعلی درآمد امروز مردمی به سر میبرند که به زبان دیگری سخن میگویند، زبانی که برای فهم مفهوم آثار گویندگان قدیم آن مرزوبوم، باید آثارشان را به این زبان جدید ترجمه کرد، با وجود این تفاوتی که دست روزگار بر آن سرزمین تحمیل کرده است از بکان بخارا اینک حق دارند گور امیر اسمعیل و بخاری محدث و رودکی شاعر را از آن خود بشمارند و درباره هر کدام مانند یک اثر ملی محلی خویش سخن بگویند.

سمرقند و بلخ و بخارا و هرات و غزنی و سیستان و قهستان و طوس و ایبورد و جرجان و استرآباد و مازندران و رویان و دیلم و گیلان و بردع و آران و آذربایجان و کردستان وری و قم و همدان و اصفهان و فارس و اهواز و شوشتر و هویزه و کیش و هرموز و لار و شیراز و کرمان و یزد، هر کدام در تاریخ گذشته ایران شخصیتی و عنوانی داشته و درباره برخی از این اسامی مذکور کتابهای متعدد نوشته اند و خانواده ها از امرا و حتی پادشاهان مستقل برای آنها یاد شده است، با این همه نام ایران و تاریخ ایران و نسبت ایران شامل حال همه میشود و این مختصات که گاهی با ضرب سکه جداگانه عم توأم بوده است آن ناحیه و مردمش را از قید ارتباط و انتساب نام ایران دور نگه نمیدارد.

سال گذشته در کنگره ای که به مناسبت بزرگداشت مقام فردوسی در مشهد مقدس برپا شده بود یکی از سخنگویان فاضل به مناسبت ستمی که از سلطان محمود به فردوسی شده، بنا بدانچه در داستانها نقل شده ولی متن شاهنامه و مقبره قدیمی فردوسی چنین نسبتی را تأیید نمیکنند، محمود را سزاوار ملامت و شماتت شناخت. مسلم است ستم از هر که و بر هر که رود امری نکوهیده و درخور سرزنش است و مرد ستمگر در هر مرتبه ای باشد از مکافات عمل ناروا برکنار نمیماند، ولی این مرد ستمگر بر فرد یا افراد اگر دارای مزایائی و محاسنی و مآثری باشد، نمیتوان او را به اعتبار آن یک مورد یا چند مورد ستمی که از او سرزده از دیده اعتبار افکند و خط نه بر سر گذشت و شخصیت او کشید. بر این مبنی به صاحب نظر یادآوری شد که حضور نمایندگان مسلمان و هندوی پاکستان و هندوستان در همان مجلس تعظیم فردوسی خود نشانه ای از منافع وجود شایسته محمود به شمار می آید که به بهانه عرض دین و غزای کفر راه هند را در پیش زبان فارسی دری چنان گشود که قرنهای فارسی در آن سرزمین زبان ادب و اداره و سیاست و علم شناخته میشد و اینک با وجود دو قرن مبارزه ای که زبان انگلیسی با فارسی در آن مرزوبوم کرده باز وجود نمایندگان حاضر که درباره شاهنامه و فردوسی به فارسی و هندی برای حضار سخن میگویند گواه شدت تأثیری محسوب میشود که زبان فارسی توشه و زاد سفرهای جنگی محمود در آن شبه قاره برجا گذاشته است. بنا بر این با اعتراف به بدرفتاری محمود در معامله با شاعر گرانقدر

طوس که در روز خود مایه پشیمانی او هم شد اینک نمیتوان از اهمیت مقام سلطان محمود در تاریخ ایران کاست. بلکه او را هم از بزرگان تاریخ ایران باید شناخت.

یکی از حضار مجلس که بدین اظهارات گوش فرا داده بود در خارج جلسه گفت این چه حمایتی است که از محمود ترکزاد میکنید؟ بدو پاسخ داد که اگر صحبت از انتخاب محمود به سلطنت ایران در میان بود من او را که ترك حنفی یا کرامی بود هرگز بر مجدالدوله شاهنشاه پسر فخرالدوله بویه ای دیلمی ترجیح نمیدادم ولی موضوع مربوط به روزگار گذشته است و تاریخ حکم خود را در باره صلاحیت و عدم صلاحیت او برای مقام سلطنت ممالک محروسه ایران در روز خود صادر کرد و فردوسی بزرگوار هم این حادثه را با بلیغ ترین گفته ای ستود و ابوالفضل بیهقی سرگذشت روزگار محمود را با آنهمه تعلق خاطر و تحسر در ضمن تاریخ مسعودی موجود یاد میکند.

علاوه بر این، موضوع اصل و نسب در تاریخ ایران کمتر از فضل و کفایت و قابلیت همواره مطرح میشده است. کسی از اردشیر بابکان یا یعقوب لیث و نادر افشار در موقع لازم مطالبه طومار نسب نکرد و اگر در نیشابور هم مشایخ شهر از یعقوب فرسان و لوای خلیفه را بجای نسب نامه خواستند شمشیر را که پیش از او نسب اردشیر و بعد از او نسب نادر را اثبات کرده، در پیش روی ایشان نهاد. این توجه به قابلیت و لیاقت و خواست الهی در دوره اسلامی چنان قوت گرفت که یاران یعقوب رویگردانان پسران بویه ماهیگیر و رفقای فرزندان سامان ساربان و مریدان شیخ جنید صوفی نخستین دسته مردمی بودند که به سلطنت یعقوب صفار و نصر سامانی و علی بویه و اسمعیل صفوی سر فرود آوردند. بنابراین به نرض اینکه پدر سبکتکین فرزند خود را برای تهیه وجه نیاز مندی معیشت به البتکین غلام زرخرید هم فروخته باشد، کاردانی و دلیری و رشادت او تا آن درجه بود که طومار کرو فرامرای کامکار سامانی از آل سیمجور و کنارنگ طوس را در هم نوشت و محمود را به مقام امارت خراسان و حیازت لقب سلطان که تا آن زمان جز خلیفه کسی قادر به احراز آن نبود رسانید.

محمود را شعرای فارسیکوی خراسان و ماوراءالنهر در شعر خود شاه و شاهنشاه ستوده اند ولی او هرگز لفظ شاه و شاهنشاه را به احترام مقام خلیفه وقت که خود را وابسته بدو میشمرد در خطبه و سکه بر نام خود نیفزود و سایر غزنویان و بعدها سلجوقیان هم به پیروی از سنت سلطان محمود به عمان لقب عنوان سلطانی اکتفا کردند. از سکه و خطبه ها و عناوین القاب در آثار بازمانده سلجوقیان جز آلب ارسلان یکبار و ملکشاه عم بار دیگر کلمه شاهنشاه دیده نمیشود. غرض این است که اگر مردم غزنی که گور سلطان محمود را میتوانند هر روز جمعه ای دیدار کنند و بر آن فاتحه ای نثار نمایند سلطان محمود را از

آن خود بدانند و از افق پهناور مفاخر و مآثر او درگذرند و ویرا محدود و مخصوص به غزنی شمرند نباید مردم زابل که وقتی به مناسبت وظیفه‌ای که در زابلستان بر عهده داشت و محمود زابلی خوانده میشد از این امر ناراضی شوند که چرا اهل غزنی محمود را غزنوی تنها دانسته‌اند.

این نکته مسلم است که انتساب عریک از بزرگان ایران به اجزای محدودی از ایران که به اعتباری بدانجا نسبت یافته بودند نباید ما را در مقام ایراد و اعتراض و جرو بحث بنشانند. در قلمرو تاریخی ایران شهر عهد ساسانی اکنون جمهوری های ازبکستان و تاجیکستان و ترکمنستان و داغستان و آذربایجان و ارمنستان و گرجستان و عراق و افغانستان و پاکستان و امارات متحده عرب و سلطنت مسقط و امارت بحرین و امارت کویت به صورت حکومت‌های وابسته به اتحاد جماهیر شوروی روسیه یا حکومت‌های مستقل درآمده‌اند و در هر یکی از آنها آنچه که نشانه استقلال و شخصیت مجزا و حدرد و حقوق عمومی و خصوصی برای یک مملکت مستقل معهود است مجری می‌باشد. بخش بازمانده اعظم که زیر عنوان دولت مشروطه ایران مانند قلبی مهربان درون سینه این کشورهای دوست و برادر به مهر یکایک از آنان میزند هیچ آرزویی درباره آنها جمعاً و جدا جدا، جز دوام عزت و رفاهیت و استقلال و نشانه‌های ترقی و تعالی ندارد.

در این میانه دو جمهوری تاجیکستان و افغانستان در منیاس بیشتری و پاکستان کمتر و در حدود معینی از حیث زبان که پایه اصلی ملیت و استقلال ممالک در زمان ما شناخته میشود با ایران بستگی و نزدیکی خاصی پیدا میکنند که بالتبع بر میزان محبت و تعلق خاطر ایرانیان به سعادت مردم آنها می‌افزاید. همه میدانیم که افغانستان از سه سال پیش بایک انقلاب بی سروصدا و بدون خونریزی تغییری در روش حکومت خود داده و امروز به یاری برخی از افراد برجسته همان خاندان ماموزائی فرمانروای سابق در آنجا جمهوری تازه‌ای پدید آمده که در راه استحکام مبانی دموکراسی جدید خود میکوشد.

کسانی که بدین تغییر روش در آنجا دست زدند در صدد بوده‌اند فاصله وسیع و عمیقی را که از جهات متعدد در میان عناصر مختلف آن سرزمین وجود داشته و مانع از اتصال و ارتباط بیشتر دلها و دماغها به هم گشته بود از میان بردارند و برای وصول بدین هدف عالی تلاش از هر سو آغاز شده ولی هنوز در مرحله نشو و نماست.

ایرانیان از آغاز استقلال آن کشور همواره با نظر احترام و محبت و همدردی و همدلی به برادران افغانی خود نگریسته و هیچ‌گونه آرزویی جز دوام توفیق و پیشرفت آنان را نداشته‌اند. برادران افغانی ما هم در این کوشش خستگی ناپذیری که برای استوار ساختن شالوده‌های حکومت تازه خود به کار می‌برند به التفات و مساعدت و حسن توجه برادران ایرانی خود چشم امید دارند و از حسن اتفاق اولیای دولت ما در تأمین این منظور از هر گونه کمکی که منظور و مقدور باشد در عمل دریغ نورزیده‌اند.